

خاتمی شارلاتانترین در تاریخ اسلام

در تاریخ کمتر کسی به این سهولت و بدون زحمت، آنهم بدون کودتا در اثر حمایت اکثریت عظیمی که حتی وی را بدرستی نمی شناختند به قله شهرت و زمامداری یک کشور بزرگی رسیده باشد. مردی که امروز در میان هاله و جوی از امید و خوشبینی، زمامدار یکی از بزرگترین ملت های جهان گردیده است، نه تکنوکراتی است که راه و رسم تکنوکرات ها را برای رسیدن بقدرت آموخته باشد، نه سیاستمدار مجرب و کاردیده ای است که با چم و خم و خدعه و نیرنگهای سیاسی آشنایی داشته باشد، نه مبارز نستوهی است که در راه انقلاب و پیروزی انقلاب زندان ها را تجربه کرده باشد، نه در مبارزات ضداستعماری شرکت داشته است، و نه حتی با «انقلابیون» 1357 همراه و همگام بوده است... و عجب اینکه با قبول مسئولیت مهم و حساسی در کنار آنها، در کنار گروهی که حکومت را با خدعه و نیرنگ بدست آوردند و با اعدام های دسته جمعی، با شکنجه های لرزنده آور، و با «داغ و درفش» آغاز نمودند، قرار گرفت. و با این وصف در اندک مدتی دارای چنان محبوبیت و شهرتی گردید، که جامعه و بویژه نسل جوان دلمرده و پژمرده و بی تفاوت و ساده لوح و ناآگاه را وارد صحنه و میدان «مبارزات اجتماعی» و در واقع دنبال سرابی دیگر کشاند و اعتماد و اعتقاد آنها را برای انتخاب خود بعنوان رئیس جمهور ایران بدست آورد، و چه آسان!

همه «مبارزات» خاتمی در بیان جملائی خلاصه شده و میشود که هنگام وزارت در مرکز فرهنگی طباطبائی در سال 1371 بر زبان راند و منجر به خشم گروهی از طبقه حاکمه و استغفای وی از وزارت گردید. گرچه چندین بار بیانات آن روز ایشانرا تحلیل نموده ام معهذرا در اینجا نیز به نقل جملائی از آن نطق تاریخی مبادرت می نمایم:

«...تمدن تا آنوقتی که توان پاسخگویی به پرسش ها و نیازهای انسان را دارد و عطش درونی و فکری یا عاطفی او را جواب میدهد، تمدن است. تمدن اسلام هم در تاریخ آمده است و رفته است. پس نباید نتیجه گرفت که این اسلام که معنایش تمدن اسلامی است، دورانش به پایان رسیده است؟... میخواهیم دوباره برگردیم و براساس چیزی تمدنی را بوجود آوریم و یا زندگی را شکل بدهیم که دورانش تمام شده است؟... ما با مخالف فکری خود روبرو هستیم و نیاز به ابزار مناسب دیگری داریم. یعنی منطق. داغ و درفش اندیشه مخالف را تیزتر میکند... اگر بخواهیم ذهنیت های تنگ و تاریک خود را بر اسلام اطبیق و به زور متوسل شویم، یک فاجعه رخ خواهد داد...» نسل جوان و حتی پیرمردها و چهل-پنجاه ساله های آخوند ---- که 1400 سال تحت تاثیر سخنان فریبنده و هیجان انگیز آخوندها قرار گرفته بودند، این بار در اثر فراموشی، سخنان آخوند زیاتبار را باور کردند.

بدون تردید حتی مورخین و پژوهشگران طبقه باصطلاح روشنفکر در آینده نیز قادر نخواهند بود به اهمیت دین بازی سیاسی و این طرح فریبنده پی ببرند.

هیچیک از این مغزها و استعدادهای فوق تصور که جز نشخوار کردن بعضی از اندیشه های اندیشمندان و دانشمندان غرب و شعارهای تکراری و بحث ها و وراجی های معمول و متداولشان فکر نکردند، آخوند ها که از بدو پیروزی رژیم آخوندی حساسترین مشاغل را داشته و در تمام کشتارها و جنایت ها شریک بوده و با فلسفه و ایدئولوژی رژیم قرون وسطانی همفکر بوده و نقش ایدئولوگ را دارا بوده، چگونه چنین سخنان تند و اساسی و فریبنده را بکار برده و در واقع با اساس حکومت مذهبی مخالفت ورزیده، بجای خر کردن بیشتر خرها و تحمیق کردن نسل جوان و بالاخره، بدست آوردن شهرت و نام نیک برای رئیس جمهور شدن بوده است. مگر گروه بیشماري از سیاست بازان مقیم چراگاه غرب که در آخور بیگانگان و دشمنان ایران تغذیه می شدند و می شوند، به چنین آخوند

زرنگ و واقعاً شارلاتانی، لقب امیرکبیر ندادند؟ مگر در زمان حکومت او سانسور و خفقان و اعدام و شکنجه و زندان بردن کمتر نشد؟ آخوندها که 1400 سال است ملت و رهبران و زمامداران و روشنفکران آنرا رقصانده اند، چگونه اجازه حیات به مخالف خود میدهند، چه رسد باینکه با بکار انداختن تظاهرات دیگری از نسل جوان خام و بیسواد که سرمایه ای جز احساسات زودگذر ندارد، او را رئیس جمهور مینمایند. آنها همین آخوندها هستند که 1400 سال گفته اند که هر که خر شود البته میشوند سوارش.

بیان همین جملات که میتوان آنرا مانیفست خاتمی تلقی کرد، تمام مبارزات سیاسی و اجتماعی مردی را که در نتیجه بیان آنها به قله محبوبیت و شهرت و بالاخره زمامداری ایران رسید، تشکیل میدهد. همین و بس... و او بعد از رسیدن به قدرت موجبات دوام و بدبختی و سرافکنگی ملت ایران را فراهم تر نمود.

ایران، سرزمین تضادها

آقای خاتمی قطعاً میدانند، مردمان غرب، نخست به رهبری رهبران دلسوز و بالیاقت خویش موانع پیشرفت و ترقی را از سر راه خود برداشتند، متحجرین و واپسگرایان را منکوب نمودند، ریشه فساد و خیانت را سوزانیدند، راه ترقی و تعالی را هموار کردند، آنگاه «همه با هم» با اتحاد و اتفاق مسیری را که آنها را به این مرحله از تجدد و تعالی و علم و تکنولوژی رسانید، پیمودند.

اگر ملت پراکنده و مختلف العقیده ایران در سال 1357، با شعار «همه با هم» به پیروی از دستورات خمینی، برای رسیدن به آرزوها و اهداف و شعارهای اعلام شده، متحد شد و به دار و ندار و زندگی نسبتاً مرفه خویش پشت پا زد، و با هزارها امید مرحله اول انقلاب یعنی بیرون راندن آمریکا و واژگونی نظام سلطنت را به پیروزی رساند و «شیخ» را بر جایگاه «شاه» نشاند، برای این بود که بوسیله آخوندها و بویژه شبکه های استعمارگران و روشنفکران به او تلقین و تفهیم نموده بودند که «طاغوت» مانع اساسی رسیدن وی به آرزوهایش و به افتخار و سربلندی وی می باشد!

وقتی همین ملت دید، بعد از شکست «طاغوت» و ویران شدن مجسمه هایش و بیرون راندنش از مملکت و خاتمه یافتن حضور آمریکا در ایران، تمام شعارها و اعداف «انقلاب» خاتمه یافته تلقی شد و همه نیروی لایزال و توان جامعه انقلابی و امکانات مالی و سرمایه های فراوان ملی در راه استقرار حکومت میراث خواران «انقلاب» بکار گرفته شد، خیلی زود باعث انفعال و پشیمانی او از براه انداختن انقلاب گردید. در نتیجه سازمان ها و مغزها و طبقه جوان که نقش اهرم را در پیروزی انقلاب بعهده گرفتند، راه خود را از حکومت برخاسته از انقلاب جدا کردند، و این آغاز تفرقه و تشتت و تشکیل سازمان های مسلح ضدانقلاب، آشوب و عصیان و برادرکشی در سراسر ایران گردید ولی بدبختانه بعلت نبودن رهبران و سیاستمداران آگاه و دلسوز برای ادامه فرمانروایی و حاکمیت خویش، بقول خود آقای خاتمی به داغ و درفش و اعدام و شکنجه و زندان «فرزندان دیروز خود» متوسل شد و...

امروز چند میلیون قبضه سلاح های مدرن و خطرناک در دست اقوام ایرانی، کرد و لر و بلوچ و شاهسون و قشقایی و نسلی که از انقلاب بریده است و به ضدانقلاب تبدیل شده وجود دارد.

در بین نسلی که در روزهای اوج تظاهرات خود مهمترین شعارش این بود: «می کشم، می کشم، آنکه برادرم کشت» امروز صد چندان بیشتر برادرکشته، ناموس باخته، زندان دیده، شکنجه شده و توسری خورده وجود دارد. همه اینها، این واقعیت های دردناک و پرمصیبت را درک کرده اند که هیچیک از شعارهای انقلاب، یعنی مجازات فاسدین و خانین، تأمین عدالت، خاتمه دادن به نفوذ عوامل استعمار

جامه عمل نپوشانده است. همه آنها میدانند که نه تنها فساد و خیانت از بین نرفته، بلکه چند برابر شده است. همه میدانند مقامات فاسد رژیم گذشته حتی مزدوران دولت متجاوز زیر حمایت آقای رفسنجانی و همدستانش قرار گرفته اند و... مردم ایران بویژه نسل جوان این حقیقت های تلخ و دردناک را دانسته اند که در انقلاب شورانگیز و پر از امیدشان همه چیز خود را از دست دادند و ده ها هزار نفر از برادران و خواهران خویش را قربانی نمودند تا «نومسلمان های پشم آلود» به حکومت برسند و همه مردم با خود میگویند صد رحمت به کفن دزد اولی...

نیازی نیست به مشکلات اقتصاد و فقر و بدبختی ملتی که روی گنج با شکم گرسنه میخوابد اشاره ای بشود.

ایدئولوگها و نظریه پردازان و طراحان حکومت، از همان آغاز حکومت، سیاست «نابودی مخالف» را پیش گرفتند. آنها ریختن برگ های زرد را می دیدند ولی نهال ها و جوانه هایی که از ریشه درختان می روئید و با سرعت رشد می کنند، نمی دیدند. ورود ناگهانی و غیرمنتظره 20-30 میلیون نفر جوان پرشور ولی ناآگاه در صحنه و میدان اجتماعی، این واقعیت را ثابت می کند که از تغییر و تحولات و زاد و ولد و رشد و نمو جسمانی انسان برای خاتمه دادن به عوامل بدبختی کافی نیست.

انقلاب ایران برای نجات از گرسنگی نبود

منصفانه باید گفت در چهار دهه قبل از انقلاب، ملتی که برای سیر کردن شکم فرزندان خود از هسته خرما و علف بیابان استفاده می کرد، و در برابر وجود مالاریا و تراخم و سایر امراض مهلك قدرت مبارزه و مقابله نداشت، و در جهل و فقر و مرض فرو رفته بود، تا حدودی به ترقی و پیشرفت های اقتصادی رفاه و آسایش رسیده بود و دارای چنان مکتب و ثروتی شده بود که همه ساله ده ها هزار نفرشان برای گردش و تفریح و خرید لوازم زندگی به ممالک غربی مسافرت می نمود... قطعاً آقای خاتمی کتاب بسیار جالب و آموزنده و عبرت انگیزی که بوسیله کربن برینتون تحت عنوان «کالبدشکافی چهار انقلاب» نوشته شده است مطالعه کرده اند. در این صورت این جملات مهم و آموزنده را فراموش نکرده اند که میگوید: «... گرچه بیشتر جانوران با تغذیه کامل آرام می شوند، ولی در مورد نوع «هوموساپینس» چنین نیست. او برای اینکه رفتاری مسالمت آمیز و قانونی پیدا کند و شهروندی مولد باشد، به چیزی بیشتر از شکم سیری نیاز دارد. در واقع اگر انسان شکمی کاملاً سیر داشته باشد و در رفاه کامل باشد، ولی باز هم گلابه کند و احساس کند که با او رفتار غیرمحترمانه و غیرمنصفانه ای شده است و اگر چیزی در او این احساسی را که هیچ حیوان دیگری ندارد، یعنی احساس رنجش اخلاقی او را بیدار سازد، او شورش خواهد کرد و حتی از این هم بیشتر، نه تنها شورش بلکه انقلاب خواهد کرد...»

این پژوهشگر معروف می نویسد: «... روبسپیر که به عنوان يك مرد جوان روشن اندیش مجازات مرگ را خلاف می دانست، از روی عوامفریبی دشمنان خویش را به تیغه گیوتین نسپرده بود. او معتقد شده بود که دشمنان ملت، به هیچ روی انسان نیستند، بلکه در زمره گناهکاران، ارواح فاسد و کارگزاران چیزی بدتر از شیطان هستند که محو آنها از روی زمین بهیچ روی با مجازات مرگ، به معنای مرسوم آن ارتباطی ندارد...»

شعار و یا آیه «مفسد فی الارض» انقلابیون ایران که بیانگر اهداف انقلاب ایران بود باعث حکومت بدبختی آور این شعاردهندگان شد و خود مفسدین به قتل عام عده ای بیگناه اکتفا کردند و گناهکاران و مفسدین فی الارض با حمایت خود آنها و بعضی «رهبران» انقلاب و حکام شرع به ممالک غرب فرار کردند.

گروه بیشماری از آنهایی که به یمن انقلاب صاحب قدرت و فرمانروایی بر ملت شدند، ضمن ارتکاب جنایات وحشتناک و صدور و فروش سرمایه های فرهنگی، حتی به ناموس دختران جوان نیز تجاوز نمودند و...

حال، در چنین مملکتی، و با وجود هزاران نفر «مفسد فی الارض»، و متجاوزین به مال و جان و ناموس یک ملت و پایمال کردن همه ارزوها و اهداف مقدسی که بخاطر تحقق آنها دو میلیون نفر از نسل جوان قربانی شد، آقای خاتمی و حتی بعضی از رهبران «اپوزیسیون» میخواهند بگویند: گذشته ها گذشته! و گرگ و میش را به زندگی مشترک و مسالمت آمیزی دعوت می نمایند!

انقلاب و شورش و عصیان سال 1357 تنها برای به حکومت رسیدن «طاغوت» های دیگری بود

از جنگ دوم جهانی بعد که با کمک و حمایت دو ابرقدرت تازه نفس روس و آمریکا نهضت ها و جنبش ها و حتی انقلابات استقلال طلبانه اوج گرفت، در کشور ما هیچ نهاد و جناحی و هیچ حزب و سازمان سیاسی (جز حزب توده) حتی در باره انقلاب چیز زیادی نمیدانستند، چه برسد به تلاشی در راه آن، و حزب توده هم بدبختانه گوش بفرمان سران کرملین و سازمان جاسوسی کاژب. بود.

حرف جناح های باصطلاح ملی و یا ملی گرا و یا «اصلاح طلب»، این بود که «انا شریک» یعنی ما را هم در حکومت شریک کنید (بسیاری از آنها شریک شدند).

پس در چنان شرایطی طبقه متنفذ روحانیون، با بهره گیری از قدرت 1400 ساله مذهب اسلام، به رهبری آیت الله خمینی به میدان آمدند. هیچیک از این رهبران مذهبی نیز نه چیزی در باره انقلاب و اهداف انقلاب و پیامدهای انقلاب میدانستند و نه برای بوجود آوردن چنین دگرگونی خونینی آمادگی داشتند و نه نیازی هم بدان داشتند. زیرا طی 14 قرن گذشته همواره نه تنها در حکومت و اداره ملت و مملکت دیمدخل و شریک بودند، بلکه از قدرت و فرمانروایی بیشتری برخوردار بودند. تلگراف 1341 آیت الله خمینی (درست یکسال پیش از قیام اینان علیه سلطنت و نفوذ آمریکا که بالاخره برای براه انداختن انقلاب بمیدان آمد) حکایت از طرفداری شدید ایشان از قانون اساسی و نظام سلطنت و مخالفت با شورش و انقلاب می کند. پس بدلالی که در این مختصر نمی گنجد آقای خمینی و همدستانش با براه انداختن یک راه پیمایی عظیم با شعارهای مذهبی و یک نوع «تعزیه» و اعتراضات مذهبی در خیابان ها و مساجد به راه انداختند، و این نمایش عظیم با دخالت و شرکت پنهان و آشکار انقلابیون چپ و طراحان بیگانه، رنگ انقلاب بخود گرفت.

نگاهی به لیست بالا بلندی که بهد از پیروزی آیت الله خمینی مقامات حساس و فرماندهی و بالاخره حکومت را بدست گرفتند و اغلب آنها مردمان فرصت طلبی بودند (و هستند) که یک شبه انقلابی شدند و خود را عاشق رهبر انقلاب (که اکثر آنها را نمی شناخت) معرفی نمودند. روحانیونی نظیر رفسنجانی، اردبیلی، فلاحیان، لاجوردی، طبسی، خادمی، آذری قمی، خلخالی، مهدوی کنی، محمدی گیلانی، موسوی تبریزی، هادی غفاری که تا روز پیروزی انقلاب، در باره انقلاب و اهداف انقلابات و پیامدهای انقلابات و دگرگونیهای ناشی از آن چیزی نمیدانستند، قدرت ها را قبضه کردند، و بعد از به رگبار و چوبه دار بستن مخالفین حکومت خود (نه مخالفین انقلاب) کوشیدند و میکوشند به حکومت جابرانه خویش ادامه دهند... بدیهی است، این طبقه و هزاران نفر از مردمان شیاد و غارتگری که به یمن پیروزی انقلاب صاحب همه چیز (جز شرف و وطن پرستی) شده اند، اینک حتی نمیخواهند نام انقلاب را هم بشنوند.

ولي 30-40 ميليون نفر جواني كه تازه معني و مفهوم انقلاب را دانسته اند، و از آنچه بر «انقلاب» و بر نسل آنها و بر پدر و مادرشان وارد كرد آگاهي كامل پيدا کرده اند، علاج نجات خود و ملت خود و نسل هاي آینده را نظير همه انقلابات در به جوخه هاي دار بستن «مفسدين في الارض» ميدانند. 30-40 ميليون نفر يك قهرمان ديگري انتخاب خواهند نمود زيرا اين يك نياز حياتي و علاج همه دردهاي مژمن ملت ما است.

تراب سلطانيور